

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نونك عن الملك اتخر العشوم ابتدأ وكتب في قمة امام حجفر مدقق على النهر بفتح الباب وعليه الصناعة
والسلام يبدأ كلامه بـ حجفر وفرا در جبه خوانند وسطر ااسم وزمام ابريج وخصه وباب ابیت در رام:
الظاهره که بـ از در همیر کنند و در عالم همیر عبده کوینه پیکرخان در جبه درجه دهی با کوینه خوف
و با سفرب و مغرب دین متصدر مژه خرد و بـ مارفع و شخص و لذین احمد خرد خوانند و در
رام بـ نوحه بـ بـ که کنیت از دانظر است که کنه آید و نهم مقام زرافه تسبیح مرد

فصل

برهان و رانمه هم است
بـنـوـتـهـ سـبـرـاـنـ کـلـبـ بـرـتـهـ بـاـتـ دـبـرـغـتـ لـکـلـمـ
اـذـ مـاـ کـپـرـ کـرـ بـنـدـ وـ دـیـمـ رـاـ صـیـغـرـ دـیـمـ رـاـ اـسـقـدـ وـ بـکـرـ سـبـرـ ۲۹ وـ فـتـ دـصـیـغـرـ سـبـرـ ۲۰
اـذـ اـجـهـ مـاـ فـرـتـ دـمـتـقـدـرـ سـبـرـ مـبـنـیـ بـرـ ۲۲ وـ فـتـ دـدـ مـاـبـ سـبـرـ اـنـ آـوـفـ نـیـامـ شـخـنـ
مـنـقـعـدـ وـ دـرـ مـتـقـدـ اـذـ رـزـ وـ دـدـ لـاـکـدـمـ هـبـتـ آـغـ فـیـطـوـسـ ۲۴ طـبـ اـشـیـاـ اـرـفـ
اـ غـیـثـ هـ شـبـ عـ اـرـدـرـ لـاـ سـجـعـ دـاـصـدـهـ فـیـطـوـسـ ۲۵ دـجـمـوـعـ بـدـ دـرـ مـتـقـدـ
جـاـعـهـ هـرـ کـیـتـ دـرـ بـابـ بـکـیـزـ دـمـتـقـدـرـ وـ قـمـتـ کـیـتـ بـسـاـصـدـهـ فـانـهـ دـبـکـرـ دـاـ
مـرـاـقـزـنـاـ دـرـ بـکـیـزـ صـدـهـ مـتـارـ بـاـشـهـ دـرـ مـوـقـزـهـ پـسـدـهـ مـلـعـدـهـ
قـایـمـ جـذـاتـ وـ بـینـ مـدـدـ مـیـغـرـ وـ مـقـدـ صـدـهـ مـوـقـزـ هـرـ جـمـ کـیـبـ بـجـ دـمـخـ صـدـهـ مـوـقـزـهـ
کـمـ چـیـحـ بـنـامـ مـاـبـ دـلـهـتـ بـکـیـزـ کـنـهـ کـنـهـ مـنـامـ بـاـزـ مـاـذـ کـرـ دـدـ لـنـ بـکـیـزـ دـاـجـلـ صـدـهـ خـلـهـ بـیـ
جـمـعـ جـمـعـ بـاـزـ مـعـوـبـ کـنـهـ کـنـهـ وـ فـ اـوـرـ اـوـلـ کـمـیـزـ دـادـ تـرـ اـخـرـ اـنـکـهـ بـکـیـزـ کـنـهـ اـنـ کـیـزـ دـاـ
جـدـهـ مـوـقـزـ خـلـهـنـدـ وـ صـدـ حـضـبـ دـمـلـوـبـ کـنـهـ چـاـکـهـ صـدـهـ صـدـهـ باـذـ کـرـ دـاـنـ وـ فـرـ اـوـلـ
بـاـزـ رـیـ وـ اـخـرـ دـاـذـلـ اـنـ اـصـدـ حـلـوـبـ خـلـهـنـدـ مـوـقـزـ مـعـوـبـ دـمـلـوـبـ هـمـ بـینـ هـنـفـتـ

در هر سه باب دایته باز کرد و این دن رئیس اقبال با پر کش
 بدائله اس مرخوان هر یکی از مخچه دیگر بحروف و عبارت دن آید و دوف دن ایام آوار این ع
 حرفت کا اسم هشتم بهم بشم و از هر صفاتی میان و فنا شناسه در دوف دعا شد
 ملکه دجن این او فست از عو طو نشی تو آهی هر ہل دیغورف دعا شد که بحروف
 عذر مخچه نام بع که بود از دپر دن آید و دوف رعادر کمیر ما من درب افته با معلوم دا کر صفت
 دیغورب بع نام که از دپر دن آید مغورب بع دا کر صفت ملکه دجورف دعا شد اکر دن
 افته کیج و از اصخوب خدا شده و اکر دن صفت افته و ع معلوم بع پس دوف دعا مخچه
 ان نام بع که از دی پر دن آید چون خواه هر دین کلب خندک اند اکن خان فدا
 خان و جمله اسما را از دور جات از صد انباب پر دن اکر دن سخت از باب بکر اغاز مکیر که و
 حروف سیور اتفاق بدن و صد کار ایمه ایمه میکن دشوار کار ایمه ایمه دس عات سال دان خان
 سعیت ده هر عزیز بازیست از مکیر و هر باید ۲۸ سعیت بعد مهازل قردا
 اسر ۲۸ حرفت و در حقیقت هر میز لاما میست که ان نام میگشت بر عزیز که برع خوش
 قلم و بر دن کشته از هر کجا رسکلم بس هر ماید از ادب اواب بکر بر ترتیب حروف از زر
 خویش بر دعف مکور استخراج کن و بخچه بعد دس عات سنه میگیر که هر دو اواب پدر کرد و بخچه
 بد و از دو فشم که ده قیصر ایمه بعده از برع افسوس و فتنت ایمه بعده ۲۵ لام عزیز پیش
 در هر دفعه بیچ عذر اقیمت کن لکلام ماید خصوص خویش از موضع خویش در وقت خویش در روز
 در عیت د منزل خویش در دل خویش که در دو بار خود دستور داده که در کاه که در وقت ایمه هر دفعه در هر
 هر کز عده خط شف و در چند مزاد و مخصوص و سرت بس با پر که در هر کرد دن سعیت الله بزر اتفاق
 دید ایمه در دن کن حکم اتفاق دار کلم پر یکیست و صفت ایمه برع که هست از افتم هر اتفاق که ایمه
 از دز کیه ایمه در عمار خواه هر گونه بر ایمه حکم دار ایمه برا فهم که ایمه هست و با پر کلم
 خواه ایمه روز پر دن ایمه بعد میغور سری کا بیرونی دن ایمه برا فهم که ایمه هست و با پر
 جست

و نام مادر بیان نیز همیت را از زبان برآول مردوف ارزش ای اب کندم وقت سه هم خوبی
 عرض کن در بیان قدر مرغ فرسته باشند از اینم انتقام هر دو آندر در فنا نگه را هم را در داده و وقت شست
 در مژل خوبی عرض کن در این مرغ در مکندر افکارهای جمعیت نام طلب برآق افتد باعضاً از اینم کنموده
 اگر نام طلب در آینه ای از دفع روزمره اینهم تو پالد تر باشند لذا نام مطلوب هست را در گردید بتوانند
 و اگر مطلوب نوق نام طلب بتواند چون کنموده کنم مطلوب بسیار مقدور بکنند و آن چنان باشند که اینها را
 که از زان نام مطلوب بپرسند سرآورده باشند که از داده و افسن دا با فر برتر اینقدر حمله مطلوب کند
 اخواه حصه نام طلب را در پیش نمی‌برند و از آینه اینهم مادر را در جمیع لغات آینه ای یافته‌اند
 پایه کوچه زان اسما را ای این حصه نام طلب را در اسما ای ای ای را در اسما مددگر را در این حصه م
 طلب بجروف دعا نمایند پیکر اینخواه کنموده که این مرغ بخیج خوبیان برآمد و دست کتف
 ما اتفاق آتی لیف و مغفره این مرغ ایست که از زان باب یکت زنام ببردن ایندر که از دل
 حرف راز حرف اول باشند از حروف آنجا نام طلب و بکھر بروان آور مرد اول مرد
 حرف از دل یاره در ز آنجا نام مطلوب بسیار بطریز از زان هر سطر صد احمد اینویں یاره
 اس این صدر از زان باب بکھر خود عابر ده آرد بندیس و زن هم که در آنچه عبارت شاء
 اعرا این حصه مطلوب بسیار کنموده در آنها باید بخواه کنموز بس اکه جست و خد
 بکسر دان مددگر را ای این اسما ای ای ای کنموده نای اعرا از اینی جست ز کھازه بس اکه
 اعرا از این باب عزمیت کن و ای ز ای ز ای ای ای هر کنموده به تاکید نام زان زود
 با جابت سقوط کرد و با یاری که قدر اینها بکسر همچند هم بست با تحقق روزمره
 بکسر بکسر ای ای ای ده
 ای
 ای
 ای

دنرل خیز مصوب یا مدلوب یا مقدم یا مُخْرِج، میر دفعه مدلوب به و جهه مصوبت
 هم از مردم وضع طبیعت رفته بجا و هم روز رو رست می تب شد برای اکنون چیزی نیست.
 آمر تهیه است دل سه و نیم ۲۳۰ و می ۲۹۰ دلک مخلوب در هر دو بعصر ب مقدم و مُخْرِج
 داده کرد اگر او دود بود می داشت مکنست تبعیه هم پس اگر افتاد هر یک مخلوب در هر دل
 از مخلوب ب بعد از نول سطر نیای هم شاید که روز اینجا پر دل در دل خان
 روح دیگر در مدرسه کتاب بر و چشم نویش حسین در نهر بیس با بعده است اذل نام طی
 داده دل می داشت مخلوب و مادرش بیان پس اگر نام نادیم که روز معلوم نمی شد نام مادران دیگر که از از
 داده نام طالب و مخلوب اخراج کن و برا آن خصوصیاتی اگر از آن باب رحاط استخراج
 که اینه
 حسین نام خدا را بعد از هر چند سطر بیس پس از هر چند سطر دیگر شرح کن و اذل یعنی عرف اذل پس از عرف
 اینه نام مخلوب و اذل دیگر عرف اذل پس از عرف اینه نام مادرش و هر چند سطر دیگر اینه
 صد اینه
 و بین آن باب پس از هر چند سطر نام طالب و مخلوب داده دیگر از در اخراج کن اینه که بگویی
 اقسم عليکم يا ملائکه دلت العزیز مدنان و مدنان و مدنان و مدنان بهذه الاسماء اسرعوا
 الى هؤلاء الاعوان فدان و فدان و فدان بقضا حاجقی و الجار مطی
 الوجا العجل الساعده بالذی اوجب عليکم الطاعة استلکم يا ملائکه
 انتبه و بما اقسم الله يد على ما لحق و دلت اوسن اسرعوا الى
 هؤلاء الاعوان پس نهاد ارعوان پس بگویی يا معاشر لا اعوان بهذه
 هؤلاء الاعوان دعوكم الوجا و هلاکیه اللهم عليك متعاشر الملاک هنکه هنکه
 و محسن الرجاء الساعده بالذی اوجب عليکم الطاعة بغير عذالة و لور وجه
 وما يغفر العذل من قبل الله معرفت با بدار کلام کلام فی بطیوس

بـ اـنـهـ سـمـ قـاـيمـ جـرـجـهـ كـرـتـ دـاـنـ ۲۹ درـجـهـ بـرـينـ صـفـتـ اـبـ بـجـ حـ)
دـهـ دـنـسـ شـصـ ضـطـعـ خـفـقـ حـجـلـ مـنـ دـهـ لـاـيـ صـدـوـرـينـ
بـابـ سـخـوبـ بـهـهـ دـمـؤـزـرـتـ مـقـلـوبـ باـعـرـهـ هـفـارـجـ بـهـهـ رـازـبـنـ دـمـضـافـ بـاـبـ بـنـ
پـسـ مـكـيـرـكـنـ اـفـرـاـبـاـذـلـ حـرـنـ پـسـ دـهـ وـفـرـاـكـرـسـ دـهـ اـمـرـ تـالـيـفـ تـاـفـرـخـجـ بـاـبـ خـانـهـ
رـنـامـ بـابـ عـوـدـكـنـهـ پـسـ بـرـينـ صـفـتـ سـطـرـ طـرـزـ لـيـهـ مـيـكـنـ دـورـ جـهـارـ بـاـبـ رـاـبـهـارـ لـخـاهـ مـهـرـهـ
دـهـ زـغـلـطـ بـسـهـيـرـ وـسـجـيـهـ مـغـوـطـهـ بـيـزـنـ کـهـ اـكـرـ بـجـوـفـ غـلـطـ سـعـهـ اـنـجـهـ بـعـدـ اـذـ دـيـرـكـنـ
غـلـطـ بـاـشـهـ دـتـامـ عـلـطـ بـلـبـ کـرـدـ صـدـرـ اـذـلـ اـزـ بـاـبـ بـكـيـرـ بـاـنـهـ اـذـلـ عـرـفـ اـذـلـ
بـاـبـ كـلـمـ آـهـتـ دـاـفـرـعـرـفـ اـزـوـهـيـ پـسـ اـبـنـهـ اـكـهـ بـحـرـفـ اـفـرـهـيـ هـتـ دـيـرـ
اـنـهـ عـرـفـ اـذـلـ رـاـكـهـ آـهـتـ بـزـيـسـ بـرـينـ صـفـتـ عـرـفـ دـهـ اـفـرـ وـهـرـنـ اـزـ اـذـلـ اـهـرـ
رـنـامـ مـكـيـرـنـامـ کـرـدـ دـاـزـوـرـ اـسـيـ هـيـرـ بـرـاهـيـهـ دـرـ اـذـلـشـيـ بـهـهـ وـاـفـرـنـ ضـ بـرـينـ صـفـتـ
عـاـلـاـبـهـتـ وـثـكـجـمـحـ لـخـ دـقـ دـفـ دـغـ نـمـعـ سـظـ
شـطـصـ ضـ اـنـهـ اـيـنـ اـسـمـ رـاـ بـرـ بـنـجـ اـذـلـ مـكـيـرـکـنـ تـاـ اـسـمـ دـيـرـ بـهـهـ کـهـ اـذـلـشـ
ضـ بـجـوـ وـاـفـرـنـ هـجـهـ دـيـنـ هـسـمـ هـيـمـ بـهـهـ اـزـ بـاـبـ اـذـلـ پـسـ بـرـينـ ضـاـبـطـهـ عـرـفـ
بـرـعـرـفـ بـكـيـرـ مـيـكـنـ دـهـ اـسـمـ تـرـلـيـدـ مـيـكـنـ تـاـ ۲۸ هـسـمـ هـيـرـ آـهـ دـهـ ۲۸ هـسـمـ هـاـنـ ۳ـامـ
بـابـ كـلـمـ باـزـ كـرـدـ دـيـنـ اـنـ بـابـ صـدـرـ اـذـلـ بـهـهـ اـزـ بـاـبـ بـكـيـرـ اـذـلـ عـرـفـ دـهـ اـسـمـ اوـنـ
بـهـهـ دـاـذـلـ عـرـفـ دـهـ اـسـمـ اـفـرـنـ بـتـ اـنـهـهـ اـلـنـ زـنـامـ اـفـرـيـهـ اـكـهـ عـرـفـ اوـلـ بـبـاـهـ
بـرـنـامـ بـاـبـ عـرـضـ دـهـ دـمـقـبـلـهـ کـنـ تـاـ اـكـرـ بـهـرـ وـاقـعـ بـهـهـ تـدـدـكـتـ کـنـرـ وـمـؤـزـاـهـ بـرـايـهـ
يـاـسـ مـكـيـرـ بـاـيـهـ کـرـدنـ صـدـرـ هـيـمـ دـهـ بـاـبـ بـكـيـرـ اـنـهـاـهـ اـبـدـ اـزـ دـدـعـاتـ دـهـ اـسـمـهـ
اـذـلـ بـرـوـلاـ بـكـيـرـ زـكـنـرـهـ اـشـانـ ۲۷ درـجـهـ بـهـهـ اوـلـشـيـ بـجـوـ وـاـفـرـنـ بـتـ صـفـشـ
عـصـ هـجـهـ زـمـ سـعـتـ لـاـصـ خـ دـشـلـ عـذـنـ ظـقـعـ غـ فـسـاجـ
هـهـ طـدـدـتـ بـ دـبـاـنـهـ اوـيـ رـاـدـرـ بـاـبـ بـكـيـرـ خـارـجـهـ مـيـكـوـ بـنـدـ اـزـ اـنـدرـ دـرـ اـبـدـ اـهـ عـرـفـ

از نه باید و پرورد رزان هروف پست و ابته در هر صدر ده قدر رز صد و ره باب کبر
و هر قدر است آن یک حرف رین و رنه پس در صدر اول چون باز طلبی بقدر ره حرف فرع
را می باید پس آمد افزان هروف پیغمد ز تارنامه عام ۲۹ هرف عقده بین صفت
ی خود رم سیحت لاصخ و شیخ دهن طق عف در جه ط
دست ب ایکاه حرف افراد بر حرف اول نکیر کن و ایکه هر ز هر تو پیده میکن باز
پس مرکر است افرنج باب ۲۱ هم که ان صدر خیم است از باب کبر حرف اول رنام
اولش آمده حرف رنام آخرش ص و نام ۲۹ هرف ز نام بازگرد صدر خیم از باب
اگر ابتدا هروف از نه صد و نه را بر کل بگیر از طرف باب و آن آمده حرف بهه در یک
ر نام از ابر نواهی بنت کن دهی راه هروف خارج است در افر بفرزی تارنامه ۲۹ هرف گفع
جین صفت اعفع هرونس هربل ح و ش ج ط لاطن ف قع
ص م ت دست خاصی پس ویر ابریافت هرین نکیر کن دیگر ایکه هر خواه که
که ان صد ب هم باشه از باب کبر حرف اول رنام او نیز تی باشه و حرف اول
اوز نام افرسن عقی بین متوالی صد و نام کرد و نام هر باب از بابش جدا اگر که آن
در حجر گخار نباشد و هروف دعی اس مرطکه داعوان رنام نیکن بگیر مؤفر
صفه در باب کبر بکلام غافیطوس هر قدر اول این باب طبق است که ز نام صدر را
لکام اول امتدب کنیت بغير الف را که حرف اول اوت باز اور دهی هرف افراد
با اول هر بین صفتی لایه و نم ل هن ف غ ع ظ طعن ح ش
س ف ساده ف ح خ ج ثت ب ایکاه بخاude معلوم از نکیر کنیت هر ز
افر و حرف رز اول بر تو آنها ۲۹ هم صدر ایه و دیگر تمام کرد آن هر قدر باب اوت
از باب کبر اول هروف از نام او لش آبته ها رنام افرسن لا و نام باب در ۲۹
بگردان اید هر قدر باب که خیم از باب کبر ایکاه از دیگر کنیت باب از اول هر ز

نظام برگیر و از آن عرف باشد رز ۲۹ نظام پس جمیع در یکت نظام بر تو اینا بند و فر
فرجه را باند ضم کن تا نظام تمام شود ۲۹ عرف کرد و پس صفت من و نیم عزم هب
طلت ظخ س ق ج شق دهند ف ن ت ص خه و لای پس پس
طبق مذکور از اینکه میکن تا باب تمام شود پس بین بین اینجا مژفره که باب کمتر میکن
مژفره باب سیم را باب کمتر آنکه اول عرف لذ هر سطح را از تا لیف بکسر را
جوب باب در و لاد در یکت نظام بذیر عرف فوج را در آن فرجه ای پس بر طبق معلم
مکن که تا مژفره باب ششم صدر آید پس این بین اساس باب را باب و مژفره زد مژفره
امتحنه میکن و باید که صدور را رز مژفره را تزمه ای باب را را ای باب جدا کن که آن بخار
نایه باب صغير را باب کلام فیطوس و آن مکنیه صدور مخصوصه و مژفره
شلوبه است و باب صغير ۲۲ درجه بست بین صفت اب ج د ه و شاح طی
حواله مرن سعف صق ساشت پس صدور و مژفره اهرمه با هم در یک باب
جمع کن و آن بست و در نظام باشد و هر زمان هر ۲۲ عرف که مساویان صدر باب
اول را باب صغير و طبق اینست که عرف آفراد که است بعرف اول که آنست
مکن کن بر و فی معلوم تا آن سطح صدر آید و نظام باب در هر اتفاق هم سطح بروی آید
مشفره باب آرا باب صغير اکنهاه نظام باب کلام صدور مکن بین صفت ت شق
قصص فرع من مل هجهی طی شادیه بج ب ا پس او را بر هما طبق
مکن کن تا آن نظام دیگر صدر آید و آن مژفره دولت از باب صغير عرف اول از سطح
اولی آن باشد و از سطح افرش شق دید و زند هم تا ان نظام اول باز آید
باب هر کم از باب صغير اکنهاه اول عرف است و هر چند عرف شق پس جمله از یکت
نظام بست کن بین صفت ت حکم ف ن شاق مع ج دب ال و طبعی
ذس ق ش پس و پس ابر نام باب عرض دهن تا بد از هر چند عرف خارج است
و چند دا خله و چند نظیره پس دروی هدبه است از عرف باش که از اخراج بهم خواهد

وچهارمین حرف باشد که در میثاقات باب مکر رهایش که از اداخله خوانند و سه وقف باشد
 که در اخراج باب رهایش و از نظریه خوانند و طبق داشتن حروف داخله و نظریه هست که از
 ابتداء درج از ممه میفرموده عرف بر و لام بسیار مرتفع ۵ دفعه و می داده باشد اینکه اول
 از نظریه پنجم آید و آن حرف آن رهایش و دیگر حرف آن در داخله و بین طبق نهم نظریه و دهم
 داخله و آن نظریه در بین آبات حروف داخله و نظریه روز ببر باشد روز ابوبکر صیفی اسحقی
 و نظریه را از اینجا نظریه خوانند که همه این باب بر یکت نظریه پر و آن آید و مجمع هر حرف ماست
 یکدیگر عین شال خارجه همچنان مثال در داخله و دو ق شال نظریه ای سی شش چون این
 بد انترووف خارجه و داخله و نظریه را بسیار خوبی میگذرد و ده حرف خارجه بود در اخر نظریه
 بیخواهی بر نظم طبع مینماییم اینکه این حروف پس از تراویح خاص مادر و بین نوی کرد
 ت حرف ده متر مع ح دب ال و طی سی شش همچنان پس هر دو
 خارجه و داخله و نظریه را بین قانون روز ببر بیان میکنند و بعد اکنون هر یکت دارای
 همین بینمیگردند از هر یک باب زمام میگیرند و در سطر میتوانند و آن زمام اکه فاعلی
 کردی بیان خوبی میگیرند و صدر میثاق از دی خاص دارند که بس این باب جست بانه از اینها
 حرف اول شما رهایش و افراد همچنان پس بین میورت این بدب صیفی اسحقی
 چند اینکه تو از نهاده این طبق عامت در آن طبق از صیفی اسحقی این متفق کرد این مادر اینها
 شعبه کاپر و آن آید و مانند آن هر یکت روز مجمع خوبی میگفت خوبی دشوار است بدان
 بیان رهایش که چنین تجربه نمایند و بدر رهایش بروج و درین کتاب مشروح کرد
 مکر رهایش متصدی رهایش بکلام بکلام غلطیوس بدارند که زمام رهایش اول روز
 میگیرد باید متصدی رهایش بکلام بکلام غلطیوس بدارند که در عینکه هر یکت زمام رهایش
 هم میگشت بین صفت بسته جمع خی سی شص طبق
 فرق خیل مذکوری و مکر رهایش متصدی و جمع کهنه صدد ده میثاقات
 آن از آنکه وجہ مذکور رهایش صیفی است اسحقی ابوبکر روز میگذرد و حروف خارجه داده
 و نظریه هم بین مکر رهایش و باید که در عینکه هر یکت فقط خط و اقع نعمت اعمال میگشیم

مدد و بایج میسطرون المکتوب میخواستند ریشه خود را
داد و درسته بزرگ کرد و دفتر حضرت وابن نام مرکب از باب بکر و صغیر و دفعه
بر چماه و بکث عرفت و بکیزد این دو این چنانست ۲۹ آن را بکر و ۳۰ آن را صغیر و بکث نظم کرد و قسم
سازنده آن هف کهف و این چنانست که اسم او ترا از صدر اقدر ز باب بکر و هم اول
صدر اول از باب صغیر صفحه سانگین صدیقه ای الاب هفت و ث نج ۳۱
ح ل خ حکم ق د ف سان غ نع س ن ط ش ط ص ض ت اش ب ح ا ج
ق م ص چ ف و ع د س ح ن ط م ای ل ط ه ر ا ک ن ه ب ط ف ع د م ب ک ن ه ب م ع و ل
س و د ا س د ز ا س م تو لیه ک ن ر ا د ر آ ه ب ع نیه ا ا ز ن ا م ب ا ب ع و د ک ن ه و چ ن ه و د ف ص غیره
ها ف ر آ ن د آ ه ف ل ا ز ب ک ن ه ب ا ب ن د آ ا ن ه ن ت ع س ن ط ش ط ص ض ب ا ب ب خ د ف
ل ب ز ب ک ن ه ب ا ب ا د س ت و د ز ا ب ا ب ا ا ب ب ب ط ه و د ا ن ه ب ک ن ه ب ک ن ه د ا ب ا
ص غیره ا ک ت ب س ا ب ا ب ب ط ه ب د ا ب ا ب ا ک ن ه ب ا ب ا ب ب مر ک ب ت ا ز ب ا ب ب ک ن ه ب ا ب
م ت ق د د ض ع د ا ه ب ا ه ف ر ف ت د ت ک د ا ه ب ا ه ب ا ه د س ت ر ب ه ت ک ر ت ا ج م ب ط ه د ا ب
ل ک ه ت س د ب غیر ا س م ا د ل د ر ص د ر ا د ل ا ز ب ا ب ب ک ن ه ب ا ب ا د ل د ز ص د ر ا د ل ا ز ب ا ب
ه ر ه ر ا د ر ب ک ت ز ن ا م ج ع ک ن ه ب ا ب م ه ف ت ای الاب هفت و ث نج ۳۲ ح ل خ ح ک ه
د ق ف ف سان غ نع س ن ط ش ط ص ض ای ب ه ت ن ث م ج ل ۳۳
ه خ ق س ف ش غ ص ع ض ط ط ب ا ب ا ز ا ک ن ه ب ا ب ا ن م ن ه ر ب ا ج م ب ط ه د
ج ن ه و د م ت ق د ب ا ف ر ا س د در ب ه ا ه ز ن ا م ا د ل ب پ د ل ا ب ه ا ه و ب ر ب م ب ط ه د
الملک ب لک د م ط ه ب ا ب ا ک ن ه ب ا ب ا ب ب مر ک ب ت ا ز ب ا ب ب ص غیر د م ت ق د ب ا ب م ه ف ت
ت اش ب د ج ق د ص چ ف و ع د س ح ن ط م ای ل ط ه ر
ب ه ت ن ث م ج ل ۳۴ ه خ ق س ف ش غ ص ع ض ط ط
ا ن ه ا ز ا ب ا س م خ ب ا ب ا س م ب ا ب ا س م ب ا ب ا س م ب ا ب ا س م ب ا ب ا س م ب ا ب ا س م
م چ ک ن ه ا م س د م ط ه ب ا ب

بلدم ریف از باب متقدراً چنست که عرف نمیخواهد بر مادر این ایشان
عَرْفَ كَرِيدَبَسِ از اکبر کرن نام زمام بعد ترا سطح روای این خود را هم ایشان
میکنند، افراد باب متقدراً بعدم بخلیع شرط بازگرد و تخدم شرط ناج نهاده و صفت
اصفت بر خلافت ناج ما قائم بلدم غلیب از باب صغير داین ناج ملکه ایشان
همچنین هست بجز این اکبر که روز و فوف خارجه از ده باب صغير داین چنانست که از
هر باب عَرْفَ خارجه بکبر است از ایشان همچنین جمع بخوبیش جمله را بر قرار میگیرد که عَرْفَ
جمع کنترین صفت عَرْفَ همچنین مضاف شدن سه صفت مقاله فعال
عمل سوق تمهیں سی همان ق شیخ دسی صفت دن ف ق لغه
عرف عرف مکتوبه و عَرْفَ نام از در تولید کننده نام است بکتاب نامه ۲۷ بام نویل
پرداز ایشان پس هجدهی از این ایشان بصفیحه همچنان حرف فارجه بکبر دارد از این ایشان
حرف کرد و اقتصر و درست نام میتواند بکبر بین میکنند نایاب ناج ما خدم خالص
پس اسنهه بین سق میکنند نا افراد نهاده عرف خارجه اما این در درسته
ناه زنسته هست بلدم غلیب از باب صغير داین چنانست که از هر باب ایشان از این ایشان
عَرْفَ داشته بکبر است از همچنان ایشان عَرْفَ جمع کسر و مجمله را بر قرار دارد که
نام جمع کنترین صفت در میان عَرْفَ های من شمول از ایشان
و طبق ایشان عَرْفَ شیخ هم طی صددی ایشان ایشان داشته
از اکبر کن بطبق اکبر خارجه نیست و میتوان نام این مادر حفظ نامه ناج ما خدم
جیشان او ایشان او فرسته است که بنیت پرداز و علیهم است دوسته فرسته است
هزه میتوان عبه القاهر است بلدم از ده از باب صغير داین ایشان
ملکه ایشان نیسته است و در عرف نظره ایشان صغير مسخر میباشد طرق ایشان
هر ده هر باب ایشان عرف نظره بکبر و درسته زنام نسبت کشند یعنی صفت
ی سه و صفت دن عَرْفَ و غیر سقیم عَرْفَ دلیل چون عَرْفَ

طفع اج د پس بطريق سعدی مکتسب کنز ۲۹ سطر صدر آیه در سطر ایمه
 زمام پرورد یک وارین فازن سرخ دلسر نا اوز عروف نظیره باج ما هم رز باعف
 بگشی غبیث و آن نام ملائکه استان چشم هست دار عروف خارجه با ب متضیث
 حاضر میگردد و این چنانست که از آیه باب تم عرف افتد کنز بر تفصید مکرر
 دیاب باج ما هم رز کورین صفت شرح لنه سعی هاسع
 فل ص طبع که ب شب طف شمع قی ص طبع نج طق هط
 شعل حمع قی خد پس از امیر کنز رین باج ما هم رز باب صغیر اسماه در طلب
 افق بابت بعدلام غبیث از باب متضیث و آن اس مر ملائکه است که بر آن آیه موکد راند
 و از عروف داخلا باب متضیث پرورد میگاید بر آن موجب که از ده باب تم عرف
 جمع کنز بطريق باتی بین صفت استح ساقت ضع غ ب ج ح ف طب
 سع م ث ح صی ب ح م ث ات من ش ف ح ص ضل ب ح س
 هر ب ت ح ظف دا در جمع و مکتسب ام بر آن نوع است که در دائله صغیر کفته آمد
 صوبه عزیز ایندیت دا در امیه طبودان عبده المعبود فرانشه بعدلام از ده
 از باب متضیث و آن نام ملائکه استان چهارم است و از عروف بعیثه دا باب متضیث
 ایده سویه مکورین صفت صنف هنچ صل غ ش که خ ق ف م
 صن ف نج طج ع ق س خ ص م ق ب ت ع د مکتسب از جنین مکتسب
 و کلمم از دور است از باب صغیر کلمم غافیطوس جمله او اباب متضیث مطهوب
 رز صدد و موقرات باب کمیر و صغیر و متضیث است چنین جمله او اباب رز در است
 مصب کنز کلمم طهیان جمله او اباب کمیر و صغیر و متضیث است چنین از رته را
 بهم در مینیز و آن بر رته و بجهه با ب با بکمیر با ب صغیر جمع کردان میه طبودان
 با ب با ب با ب متضیث جمع کنز و آن کتاب متابیث است با ب صغیر با ب متضیث جمع

دان حربه میظطرد است سکدم رُف و آن باب کبر است که با هم متحذل میشوند
 داود را کتاب رفع ادم کرینه شعب دان جمع حروف خارجه است زبان
 صغیر و باب سقدر سکدم رزور و آن کتاب نظریه است روز هر باب
 معرفت سکدم بجمع آن کتاب روزهای در راه تماج رزه است در
 رفع این آن سکدم بدینکه سکدم غایقی میگذرد منع متمدد است بر سکدم ایام کار و نیچه ۱۰ و من بر دو کار
 و سیوف و حربات و اعداء و اعداد در راه و بر تھا و کلوها در و بینها و بر حربه رسکی ۲۰
 و بر کتاب عصر پیش و بر کتاب کرسی و قبیله سدهای ۴ و بر همیکد کرسی سدهای او رفع در ۵
 و بر کتاب بند بحر و اکلهای او سکدم طهیشان متمدد است بر کتاب منابع و تماج میظطرد
 و حربه او و سکدم رُف متمدد است بر کتاب رفع ادم ۶ و کتاب عتب متمدد است ریا
 که بر دیره ماہ زرمه است و بر اس مرد بر قلب افتاب است و بر عحو و فرشته که عطف
 و بر ماہ مرتکب است و سکدم رزور متمدد است بر حربه فرشته که در ۱۱ ایشانام است و بر
 حربه فرشته که او را اعزز اید کوئینه و بر حربه فرشته همیں میظطرد و سکدم تماج
 بر حربه پر رفع بن نون و بر حربه فرشته همیں میط طرد است و معرفت
 این هفت زبان حروف او ترا از از مرصد در اذل برولا راست بکریدان ۲۸۰

هاشم و درست زمام به بین صفتی ص کهد م س خ تلاصح نما
 ش لمع دن طق عف سج هن ط دث ب ایکه ایمه ایمکن کن سپی
 حرف بیکن ۲۷ حرف بیانه از ابر قاعده معلومه مکن کن ۲۵۰ سفر خالد سف
 از صد در زمانه باب در عده سلطه پر دان آیه بیان اس امر اعوان رزان مام حروف دعا
 پر دان آیه و بر هر گفت ن بیکن و با مو فرات باب کبیر همین حمله به کو
 در باب صغیر انجیلی حروف او ترا از از مرصد در مو خرب دلا بکریدان ۲۷۰
 حرف هاشم و درست زمام بیوس و ایمه ایمکن بر حروف نیم کبیر بر سهنج مذکور

در زمام در سطود هم باز آید اسکاہ ز نامر اسقلوب کن و میترکن مادر سطود هم ز نام باز باید
 وز مخصوص و مغلوب ۱۱ اسمی مدر آیه اسکاہ اسامر اعوام را بجوف دعا افراح
 کن و باب مستحب نند باب صغير است درستگر سلسلم طهین دلهم راضی
 در سرفت لغت چنین خواهش لغت را بعد از نش ز نام استبد او کلد مرزا
 و بر زمام رضب کن الهه اسم را بر تاییف حروفی از زمام باب کدم تا لفکه
 و در انگر رز باب صغير و مستحب چنین لغت بیرون نیاییتا از رامفتح نکنی
 و اگر لغت از ایند ابرون آری لغت در سطود هم راضی بیرون آید و اگر درستگر لغت را باز فام
 اخفت کنی بپن اخفر از سلط عجینه حکمت کنند پس پاچه لغت را بعد از ایان بیرون آری
 مفتح کرد و ایان هفت لغت است غلط طور طاهی را لغت عیث لغت از و رسخ جون
 خواهی که از ابده ایان سخت حروف باب را میترکن و از ادراجه است کن و بر جهاب حروف
 در جهاد عرض ز دایانه خانه خویش بگزد و مخصوص و مغلوب بكلام غلط طهین
 کلام خویش ایانه اسمای ایوان از دی بجوف دعا افراح کن و ایان دی بزمت دو دی کما
 اعوان سیلان وز نفل خصه که اور احارت خوانه و آن کلام طهین و کلام بروز حروف
 در عرض خانه خویش بگزد و مخصوص و مغلوب بعرض خفر و رفعی و حفص کلام طهین
 و کلام رفعی و آن کلام غیث و عیث و عیث و عیث در کلام چهار کوش فانه خویش
 بگزد و حضر در فخر خفض کلام غیث در فخر کلام عیث است و حفص آن از اول درجه است
 از زمام آن چون تو از اربت بر تو لا بکیری پر نایی اعوان از و بجوف دی افرا
 کن و آن کلام از و رسخ در جهاب را و آن خویش بگزد و حضر در فخر سخت است از و حفص کن
 و ایان کلام از و رسخ پس بر فخر و ایان کلام سمع است و حفص آن آخذ درجه است از زمام
 کدم خویش پس اسما و احیا از از و رسخ در فخر دعا بیرون ایان از بزرگوار که خواه ایانه است
 حروف نایح بکیر و از اور بکیر ز نام کن پس میترس فسکن تا با فر باب پس اسما بکل دیگر که را
 از ایان بکیر بجوف دعا بیرون از ز بزرگوار خود هر سفر در العربین

کلام رفت دان چارت که بردج درجات برا بر صفت نیچ غیر کن دان ابتدا لیف
درجه درجه نصب کنی بر آن از زوایا بکر در دست نصب کنی بر مذکون ایند او کلام در کتاب
سند و ز اول درجه نیچ زهره ابتداء کسر پس ب مراعوان این ابواب بخود بروان اور
پس ابتداء اعوف و بکر در صفت نیچ زهره از اینکنی کنی اتفاه اس مرطه از دخیل
دعای بیدن آری ب هر جه کار ب بر ده دف دعا اعوان این هاست او عو طو شانی نو
هی اس هی بس از اجلدیم طبی غیر کن و ان سفر ادم است ۴ و غیر ان بر قیاس کلام رفت
ف فهم کتاب ختم چنین آن جمله کرد صفت این که شد ب انت پس ابتداء بخود
درجات غیث بکر و آن بکر و بین زعرف هاشد در زوایا بخانه خوین حضور فخر حضن
از اول درجه بوج بهش پس ابتداء بخود را اذ اول درجه بوج بکر در ز اینکنیام کر دان
بر تایف پس افسن رابر اول نکنی کن درجه بعد از دجده بخود بخود ز خانه تا هایت خوین
باب بد اتفاه بخج باب زمام باب بهش خانکه باب بنام خوین باز کر دس از اینها
تا لیف ایم هنگه باشند و مولکنند بر زمام و هر زمام فرسته که در استان بهشند و از از زمام نکنی
کندر هنگه باشند و مولکنند بر آن اما که در زمام نکنی کر دی پس ابتداء اتفاه و نخته های
برون کن و ز زوایا بند میویس اتفاه ایم هنگه که بر اینکه خود مولکنند کرد اگر دان اس اینکی
نخته از سینه رهست در کسر اتفاه روز باید در آری پس روی ای ب روکای
آن را هم ز خج خوین با لیف این اتفاه ایم مقدوس را از ز زیر اس او هفت بار ماند
و از ز سر زیر بزیں و پیز اموی زمام اس مرطه نفشن کنی پس اگر همان بهش که از زمام فرسته
نم و هنگه برون پاید هر زمام را مغلوب کنی و مقدوس بزیں بزیں خانکه بکر مضر بشه
و یک مغلوب و مکر کن و ز اور همار کوش زمام مکر بزیں مخصوص و مغلوب اتفاه
در چهار زاویه زمام اینکه همار کله را اینویس دو اجلدیل المترین با پیز باید اتفاه میگیرد
نیچ از فر صید اس مراعوان پیز ای او در دعا اغوان ایست درین باب پس ای ز
بر آن غریب کن که ای دخان ای ایست درین باب که صفت های ام از کلد غریب
و غیث هست و کلام از و رهست و سبع امه بزیں میگشت درین باب و در غیره

طاہیں درج نام کن که هر کا کا که ابتداء عرف بکسر زان مکتوب عالمی فیضوس پرندوں سعی
 کلدم سرت و معرفت مجمع و تجویز برآن و آن صفا اصفهان بن بر جنات
 درفع تاج نهر است در بخت زبان میکرد چنین و زهر که از این ده ابتداء عرض
 باصر ایکسر دمکت زمام را ز پس تا با خراب بزم مکتیر رش کن و زمام با خراب ب بازگرد
 انکه اس مرشدگر را ز روی بحروف دعا پرول اور چنین رد بصر این بخت زبان فا
 کر در خیج هر باب را ز اینجا هم انتز و اس این احوال را بحروف دعا پرول او در زمام ح
 ختم در بستان ناش از بجهه بهش روزنفات ببعض عربی و فارسی دغیرها پس قول ایکر
 ارزان و سرمه در آن باشند با درست همه دلایل چون بر این نسبت صد او ز قائم ا
 و آن ایکر باشند روز اس مرچابره بلفت متفرقه در مرضع خویش روز خود خویش دان
 اس افراد بجز زمام صد او ز خاتم بپرول آیه راست بر و آن پس بپیش قریب شنیده اند
 ختم در آن باب و افرادی ن عویش قریب شنیده و آن باشند که شختر بودست کمیر
 چنانکه تو هرست در ارس و مطیع و منعتر ق کدو در همه هاں بزمان همراه حب خفیم
 اکر خواهی هر عزیز از این باعث تم خویش جد ایکن پس زمان از سرمه عرف
 چند ایکن خواهی نام عویش را مجمع کن در قلائل راست بکسر و ز نامش در مکنون و دارای بیان لفظ
 روز خیج خویش بلفت پرول از کو از اس اساز و مکتیر کن تا بروج بمعنی کنیت میشوند
 در ارس پرول آیه زنرا دوت و این ن اعوان قریب شنیده در فاتم و افرادی این بود
 هضرت قریب ایکن در کنیت تاج نهر دصف که ایکن میانکه
 در تاج خواهیم دستخواه و ز پرول آیه چنین خواهی که از ایکن بر این نخت ایکه ایکه عرف
 بروج تاج ایکسر و جمله رایکت زمام ب ز انکه اور از در از در خانه خویش مکتیر میشود
 د مغلوب بر قیاس زمام کلدم بید آر پس ز اینجا دلایل مرشدگر را پرول از برآن
 صفت که در کنیت خانه قریب شنیده انکه ایکه ایکه در جهات عصب را بکسر از اول
 در چه رمام هاب بر اسله راست و آن جذب ایکن باشند که عرف را دنام میو در زدایی

خانهٔ خوبی بکرداش بحقیق دو رفع پس اس اور اعوات اجوف دعا پرول اردن
 پس هر راه مرد را مم بردن آبہ و زنسته از رام هشیده و مرچه از اسما، بردن این
 ملکه اسما و هاشمه خنکه همیں ازین کخته شد مد نکه همیکه دیگر
 ون بر دکر اسرو سیوف و هربات و روزابین و احمده محله از بباب بکیر از دسته
 بخط تعلق دارند او نه در نظر دادند جمع و اولد دیج و دیگر هرسته از او نه داشت
 بن جانه که اور امر زبان شهنه ای ای اخی خزنه دارند و روز پر پیش دادند دیگر
 همه بر راه را دادند هفت کردند که دهن امیرکوت خزانه دکر دهن اینه
 و کرد هر را ف دند و کرد همی افاغنه دکر و همی اشی خونه پس جمع خواهی
 ای ای باید و عجیب هر کوت را بس سر ایه ای بباب بکیر کن و معرفاً اول راز عرف
 دعا از سلطان اول بکرداش فیباش مغلوب پس نام هشت پرول آرد و ماس عرب
 بن کعب هشت داده ادر را ج ره بیغ عروی خانه و کنیت ابوالعنان است پس
 و دیگر دنده خرام دیت بردار دیر نام کر دز ملکت پر یانه ایه اه اس اور اولد دیت
 که ای ای ز ای قاتمه خزانه بکرداش را دادند هسته من امیر که را رفته العقام خوانده ابوالهراء
 داد پدر هر امسه هست ده امشی راز سلطان بیکم از بباب بکیر پرول ای همی خراز عرف دعا
 دا آن غور هست مغلوب بیتم راجح العقام ابوالغد و ره از بباب بکیر پرول اید بجز
 از عروف دعا و آن نو هست مغلوب بیتم راجح العقام ابوالغد و ده خزانه داد
 پدر شعابجه هست ده امشی راز سلطان بیتم از میخ اول از بباب بکیر بجز راز عروف دنی پرول
 اید که داد نو مغلوب باشند بعد اذان اس امیر ملکت هر امسه بکرداش دیچ ملکت
 او نه دز تقریب هست المرنیا بیکر دکر الهر ماش خزانه داد پدر ملکت مرق است
 ده همیز افضل همیز الهر ماش کوئینه داد پدر ملکت جوک و بیتم را اجلد و لفظ قصر دله
 خزانه داد پدر ملکت مؤدب و عمر را بیخ الهر ماش خزانه داد پدر ملکت دبور است

و هر امر معلمہ الہ را س خانند او پدر ملک نکت هست و مخچع این جملہ ایوب رضی
 او قات و زباب کبر از نظر نباشد برود حرف بیرون آیه از حروف و خادم حرف و عالی
 بروند هست فوتوخ ہو هر شنا با وجد اگر که هر کسی این دن و پنج هر را س فرمد هست و ایش زمان
 نو احی خواند و ابتداء مجمع او لفظ چیز جلد را همه فرمد هست هکت یعنی روز ایش میگفتند هکت
 میگفتند برداش او هو کسر بر تایف باب پس آمن روز ایش میگفتند برلا همکرد و آدیگر
 خاندان چیز کسر ایش نه رام بایب کسر بر تایف نام هم خاندان مبار بیرون نامند و ایش
 خانند هکت قبر پس چیزیں اور سر بر تایف بایب هم خاندان مبار بیرون اور ولاد الحضر
 خانند هکت و بور پس بر تایف هم خاندان گرسیدها بیرون ایش و اور ولاد نخط خانند هکت
 ایش نام ده تن بیرون ایش دز مو تکدن مبار ایش او و دو طبقه دین بیرون نزد مو تکدن
 مشرق ایشاده تن را نام بیرون ایش او و دو طبقه دین بیرون نزد مو تکدن ایش دز مو تکدن
 مبار ایش او و دو طبقه دین بیرون کس بیرون ایش دز مو تکدان مبار ایش او و دو طبقه دین بیش
 ایش نام ده تن بیرون ایش از خدام مبار ایش او و دو طبقه دین بیرون نزد مو تکدان ایش دز
 هکت بن فصلب پس نام ده تن بیرون ایش از خدام من بیرون اولاد و جمعن بن فصلب پزام ده
 بیرون ایش از خدام مبار ایش اولاد ایش بن فصلب پس نام ده تن بیرون ایش از خدام مبار ایش
 او و دو طبقه لطفی خدا را الہ را س چد ملک سعرب پس نام ده تن بیرون ایش دز
 خرمه ایش اولاد فیق بن لطفی خدا پس نام ده تن بیرون ایش ازاد اولاد حطی خیش بین و لطفی خیش
 پس نام ده تن بیرون ایش خرمه مبار ایش اولاد بیش بن و لطفی خدا پس نام ده تن بیرون ایش
 ایش خرمه مبار ایش اولاد و لطفی خدا پس نام ده تن بیرون ایش خرمه مبار ایش اولاد خرمکت
 و لطفی خدا پس نام ده تن بیرون ایش ایش دز مو تکدن که هر لذ اولاد حصیر بندریح الہ را س بیرون
 دبور پس نام ده تن بیرون ایش دز مو تکدن که ایش دز اولاد ایش دن که پس نام ده تن و بیکار ایش
 مو تکدان که هر سروری ایش ایش اولاد طبعیه پس نام ده تن بیرون ایش ایش دز اولاد

عجیط رنج پس نام ده من بروان ار اراد سخنهاش مرای از در او را مادر جهاد کرد و طبع بن بند جلد پس
پدر ملوک علما کشته پس نام ده من بروان ار از خدمت که کراسی از اولاد خدمت کرد و طبع بن بند جلد پس
نام ده من بروان ار از خدمت کرد اس ز اولاد سخنهاش بن هم صدیق پس نام ده من بروان ار از خدمت
که کراسی از اولاد سخنهاش بن بند جلد پس نام ده من بروان ار از خدمت کرد سهراز اولاد پلاد ف
بن بند صدیق پس نام ده من بروان ار از اولاد خدمت کشته بن بند جلد پس نام ده من بروان ار از
اولاد سخنهاش بن بند جلد پس نام ده من بروان ار از اولاد خدمت کشته بن بند جلد پس نام ده من از اولاد
جنسیع بن بند جلد پس نام ده من از خدمت کرد هر از اولاد اسخنهاش بن بند جلد پس نام ده من
اولاد خیص بن بند جلد پس نام ده من از اولاد خدمت کشته بن بند جلد پس نام ده من از اولاد خیص
بند جلد و دینه هم صدیق سبط اولدنه از سبیطه از نسل تفتر القمقام و ایشان ملوک بو اوزن خود
مشهوب و مقلوب که ایشان رهت بکلام غلطیوس پس آنده زمام قش دره بروان ار ۱۷۱
هر آن ده راه اقیم دنیا از اولاد خیص بن القمقام و اس مران از از خضر مشهوب باش که
برون اید بر اولاد اس مران اینست عیج و عرض و غفران رنج و کع نقطه ش به
بعض روز اینها بر بعض موکله به بر سیچان سبعه و بعض خادم تاج جهان و بعض خرز تجان و
یک را ز این ایشان رهت که مرکد بر تاج و دیگر خادم تاج و سینم فازن تاج اد
عیج موکد و خادم و خازن تاج اول و اولاد و عرض از این تاج خیریم و همچنان بر ترتیب اولاد
بله ازان تاج هفتم بجز این اسم خمر موکله احمده بروان ار و او سر خادم تاج اوت
پس نام ۲۰ ته من بروان ار از خدمت احمده از اولاد خازن تاج هم پس نام ۲۰ ته من از
موکله احمده از اولاد خادم تاج هم پس نام ۲۰ ته من از خدمت کلوهیا از اولاد مولک
تاج هم پس نام ۲۰ ته من از موکله موکد هم تاج هم پس نام ۲۰ ته من از خدمت کلوهیا از اولاد

خادم ناج عرب نام مهمن از فرزند کلوبهای از اولاد خدمتی از عروج و پیچیدن چهارشنبه از اولاد دوست
نایوج به و مهمن از اولاد خادم ناج به و مهمن از اولاد خانشان ناج به و اینها سبط هر قوم آنها زاده
سبط از اولاد نجع القیاقم و ایشان هفت اسرائیل و میغورات مغلوب شد که بسیار ایشان را
بکلام غافیلوس ایشان نام شناوره برگشته اند ایشان فرعون شد از اولاد سبع القیاقم
و برادران از مؤخرات مغلوب شد بکسر برگشته برگشته از بخدم غافیلوس و نام ایشان هشت نجع دین
حضرت مفتخ نجع و هر یک را از ایشان نجع فرمد و نجع اسامی اولاد ایشان برگشته
نجع اسامی اولاد تفتریت و ایشان سبط سیم آنها را بباب کسر صغیره باشکن عصی
مرزه و حربه ادواعلام و رماج و بیماری از باب صغیر اند و قلعه با اولاد فتح صدین جان مرزا ایشان
ل هشت ایشان دارند و او لفظ آنها برگشته ایشان را رسیده و ساده و سطوعه و عطرارقه
و غفوت خودش و نام فرضه را از باب صغیره از باب رسیده بجهة از حروف دعا برگشته ایشان
عورت مغلوب کن ایشان از دنام فرضه برگشته از دنام او بلطف نادری داشت هشت کشته ایشان
اکثر اسامی اولاد فتح صدین ایشان بجهة ایشان برگشته ایشان ایشان ایشان ایشان
ایشان هشت فکلکو مر خردل نیخ اول را ته فرمد هشت داشت ایشان ایشان ایشان
برگناب عصر میانی دویکه خادم عصات و سیم خان عصاده فرمد هشت فرمد هشت داشت
عفریت آنها اول موکد است بر عصی مرسی دهند دن و هشت خان سیم را ایشان ۲۱ فرمد هشت
دیشان سله آنها ۷ موکد اعلام آنها و لاد خادم و هشت خان دعه برگشته ایشان ۲۱ فرمد هشت داشت
مطلع عده آنها ۸ موکد رماج آنها و هشت خان و هشت خادم ۵۵ را ۹۱ فرمد هشت داشت ایشان عطر رفه آنها
۳۰ موکد بیار قد و هشت خان و هشت خادم پیش ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان
و هشت دیشان باب ناچوف را ایشان بفتحه داشت هنوز هفت آنها و هفت ایشان ایشان
و هشت دیشان باب ناچوف را ایشان بفتحه داشت هنوز هفت ایشان ایشان ایشان
بی هد ایشان بکسره که بند و اکیلیه و سحر و هیکله و هجنه و دلکه بکسر ایشان بمقصد ایشان
بی هد ایشان بکسره که بند و اکیلیه و سحر و هیکله و هجنه و دلکه و افاظه و افاظه و مسمعه و مسمعه
بی هد ایشان بفتحه دلکه و دلکه را ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان
و هشت خان بفتحه دلکه و دلکه را ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان

ثی بہت مصوب بزاران نام اولادس جزوی دعا پروردید و مدد و مددی اور دعای پروردید و مدد و مددی
وابیان ۵۰۱ آنہ برقیس اول لغو فحصہ داس مرابن اینست نفع حفظ صب ۶۰۰ حم و مفع
۴۰۲ فرمہ بہت وابیان اخ طلہ اند ۷۰۳ رابن مرکلنه برلوه و لاخازن و لاخازن و
وضمہ راست فرمہ بہت وابیان متعال اندسته موکلہ امکن کر سی اند و ۷۰۴ خادم و ۷۰۵ خازن و
نیم ۷۰۶ فرمہ بہت وابیان متعال اندسته موکلہ امکن کر سی اند و ۷۰۷ خادم و ۷۰۸ خازن و
پس اسما و احوال از باب مستصریحان اور از رسته حرف ری حروف دعا و ای حروف ای
لشی هی حل . هفت امکنہ ایلہ هفت امکن تعلق بہ بخش ملک دار دکھلیں
هر ایسته خوانند و از صد و مصوب و مخلوب از باب کبیر کلبدسم غافیلوس بصفات
زمر و بزر و صفات خواهیم داشت که خوزن ذرا از هر دفعه صداع و صرع و کاموس دایدا
بصیر اول پاییز کردن از باب کبیر : یعنی قیم از باب صغير نایج میباشد هم صفت
رذ برای هیبت بزر و بیگان سلطان و قدری و حادثت و ظفر بر دشمن و مهتر کردن و علاج مر
آب و بروج زند پا بیست بیان مند و دفعه خوف و صدی و فن که در زمین و سنجھ فغیلیق کن
دان و ده نام ملکلنه هر رذ تاج پردن آید و در پر خود قیم بتوان که رذ برس همه کارها میکنند و در لک
مکن و برکت و بعاف حاجتست . نام اهل اعظم بد ایکنکه رذ تاج یعنی قیم از باب مستقبل
۷۰۸ نام اعظم سردن آید خوانند و دو ران ان سیکوت رذ برد هر کاره صعب کمیں
ایک طریق است که رذ سطر اول رذ تاج بی قیم ایدا کنی و هر که صرف از بیکت نوع بهم
پایدا ن عده است مجیع نیست تحرف رذ جدا و لش بر و ده بنویسی که ان بیکت نام است
و لاحرف رذ صد افزش کر ان یکچھ نام دیگر است ملکه چخن و سطر اول هر حرف در بیکت
یا فی بین شال و هر حرف جدا و لش بکیر راین صفت س ف ع ط ف ح ل ع
ان نام او لست و هر حرف جدول مؤخرین بکیر راین صفت کسر الک حرم است و هم دری
سطر هر حرف دیگر رذ بیکت صنی بین بین هر دست ط ط ل حرف رذ صدرو هر حرف
از مؤخر بکیر بین صفت ع ض خی ب ف ع ص ق ل ح ف ط که ان نام شیم

چهارم است پس بین راه های دوچار نام پروردان از واکر خواه هر یار را اهد آیده ایوس
و واکر خواه هجده است اور بکیط بنویس مادر آن سلطنت مقصود نویسنده است بر هر و صد که خواهی داشته
که اسما را درست داده و از ناخن لفظ نخواهد داشت در اینجا که از نهاده ایواب بکیط و صیغه
و منصبه بین اینها طبق اینست که اینست اگر از اینجا نخواه دارد ایواب بکیط و چنین از نهاده پرورد
ارسی ایس از زمام حرف افراد بکیروان آیی هائمه حرف بخط ایس حرف یا به ایس حرف کب
ایس یا ایس کد ایس س ایس چه ایس بخیر ایس یا به ایس ز ایس کو ایس نج ایس بخط
که ایس بیه ایس کا ایس بخط ایس علی ایس ب ایس هه ایس که ایس بول ایس هه ایس که
ایس ب ایس ایست بیون ایل ایلکت الفرد رؤوف مرثیه

٣	٦١	١٤	٥٢	٥٣	١١	٥٤	٢
٥	١١	٢٤	٤٤	٤٦	٤١	١٥	٦٠
٥٩	٤٥	٣٢	٣٥	٣١	٢٥	٣١	٤
٤١	١٦	٣٧	٣٨	٣١	٣٦	٤٩	٧
١	٤٣	٢٧	٣٠	٣٣	٣٠	٢٢	٥٧
٩	٢٣	٣٤	٢٩	٢١	٢٩	٢٢	٥٤
٥٥	٥٠	٤١	٢١	١٩	١٢	٤٧	١٠
٣٦	٤	٥١	١٣	١٢	٥٤	١	٤٢

اسناد فیل

سون	۲	نیز	۳	۱
نیز	۴	نیز	۵	-
نیز	۶	نیز	۷	-

۴۲	۱	۳	۳۸	۳۹	۳۱	۴۱	۴
۴۱	۱۶	۳۱	۳۲	۳۳	۱۳	۴۱	۲
۴	۱۶	۳۲	۲۲	۲۹	۲۴	۱۳	۴
۴۵	۳۵	۲۷	۲۵	۲۳	۱۵	۵	۴
۱۲	۲۰	۲۶	۲۱	۷۱	۳۰	۳۱	۴
۱۰	۱۱	۱۹	۱۷	۳۷	۳۵	۴۰	۴
۱	۹	۱۱	۷	۴۷	۴۳	۴۴	۴

هر که بزر جل میتوانست و ما خود از دشیز قلم نمرد
و آن را که از زید میخورد نمیخورد و از دنیا نیان
کیه صندوق ردد

اعل حاج سینج حین عبسپور

نی و هب نی ابراهیم الد و حاب

۲۲۲۲۳۲۲۲۲۲
۲۲۲۲۴۲۴۲۴۲۴
۲۲۴۲۳۲۳۲
۲۲۲۲۲۲۲
۲۲۹۲۳۲
۲۲۲۲۲
۲۲۲
۲